**تنها یکی در هر زمانه/ شرح انتقادی اندیشه های اجتماعی و سیاسی ابونصر فارابی**

**داستانی، محمد تقی**

آنچه در پی می‏آید،حاصل تاملی است بر آرای فارابی در باب سیاست و اجتماعیات و مشتمل است بر شرح و نقد اساسی‏ترین موضوعاتی که وی درباره شکل‏گیری،انتظام و ساماندهی مدینه فاضله و نیز مهم‏ترین مفهوم مورد بحث‏ در فلسفه سیاسی یعنی عدالت،ابراز داشته است.

محمد تقی داستانی

مهم‏ترین فیلسوف سیاسی اسلام

حکیم ابو نصر محمد فارابی را مهم‏ترین فیلسوف سیاسی عالم‏ اسلام دانسته‏اند.فارابی آرای سیاسی و اجتماعی خود را عمدتا در دو کتاب مشهور خود در حکمت عملی با عناوین«آرای اهل مدینه‏ فاضله»و«سیاسات مدنیه»عرضه داشته که از این میان،نخستین‏ اثر را برجسته‏ترین آثار در حوزه اندیشه سیاسی در پهنه فرهنگی‏ تاریخ اسلام لقب داده‏اند.مواجهه با آثار فارابی در فلسفه سیاسی، تا حدود زیادی برای آن‏ها که به سبک و سیاق نگارش متفکران‏ سیاسی مغرب زمین در سده‏های جدید و معاصر عادت کرده‏اند، قدری دشوار خواهد بود.این امر بدان جهت است که فلسفه سیاسی‏ فارابی،الهام گرفته از دیدگاه‏های مابعد الطبیعی اوست.فارابی‏ گرچه حکیم مشایی است و در مابعد الطبیعه از پیروان ارسطو به‏ شمار می‏آید،اما در نظرورزی سیاسی،بیشتر رنگ و بوی افلاطونی‏ دارد.شیوه افلاطونی بحث از نظام سلسله مراتبی در مدینه فاضله و حاکمیت بخشیدن به حکیمان و خردمندان در این نظام سیاسی، از ویژگی‏های اندیشه اوست،با یان تفاوت که سرتاسر نظام مدینه‏ مطلوب فارابی،حال و هوایی مذهبی دارد،زیرا رئیس نخست مدینه‏ فاضله او،پیامبر است؛پیامبری که به جهت اتصال دایمی با عقل‏ فعال،جامعه را به سوی سعادتی الهی به پیش می‏برد.

اساس شکل‏گیری جامعه

فارابی اجتماعات انسانی را به دو دسته اجتماعات کامل و ناقص‏ تقسیم می‏کند.جمعیت‏هایی متشکل از چند امت،یک ملت‏ و یا مردمان یک شهر را جمعیت‏های کامل می‏خواند و در مقابل، اجتماعات کوچکی همچون خانواده،ده و محله را اجتماعات ناقص‏ نام می‏نهد.به باور فارابی،سرشت و طبیعت انسان به گونه‏ای است‏ که هم برای قوام وجودی و حیات طبیعی خویش و هم برای نیل‏ به کمالات،نیازمند اجتماعی است که در آن هر عضوی،کاری را

تنها یکی در هر زمانه‏ شرح انتقادی اندیشه‏های اجتماعی و سیاسی ابو نصر فارابی

بر عهده گیرد تا افراد در نهایت به چیزی دست یابند که به تنهایی‏ قادر به رسیدن به آن نبوده‏اند.تنها بازیست گروهی در مکان واحد و از طریق پیوستگی است که انسان می‏تواند ضمن دستیابی به حوایج‏ ضروری زندگی خود،به شرایط و احوالات برتر دست یابد.

فارابی تشکیل مدینه را نخستین مرتبه کمال برای نوع انسانی‏ می‏داند و خیر افضل،تنها به وسیله اجتماع مدنی کامل برای آدمیان‏ حاصل می‏شود.

آرمان شهر فارابی

فارابی کیفیت انواع اجتماعات کامل را همواره با نظر به اهدافی که‏ مردمان این اجتماعات دنبال می‏کنند،تعیین می‏نماید،لذا مدینه‏ فاضله را چنین توصیف می‏کند:مدینه‏ای که مقصود از اجتماع در آن،تعاون برای اموری است که موجب دستیابی افراد آن به سعادت‏ می‏شود.در«سیاست مدینه»پس از آن‏که رئیس مدینه فاضله را توصیف می‏کند،کیفیت برتر مدینه فاضله را به ریاست حاکمی‏ نسبت می‏دهد که خوشبختی مردمان در گرو ریاست اوست.در مقابل مدینه فاضله،انواع مدینه‏های انحرافی قرار می‏گیرند که‏ مردمانشان اهداف متفاوتی را دنبال می‏کنند؛اهدافی از قبیل ثروت، لذات مادی،محترم بودن در میان مردمان،غلبه بر دیگر اقوام و طلب‏ آزادی مطلق.به نظر فارابی پی‏جویی این اهداف،مدینه را از مسیر رشد و کمال و دستیابی به سعادت که مقصد نهایی مدینه است، منحرف ساخته و بازمی‏دارد.

فارابی همچنین مدینه فاضله را به بدن سالم تشبیه می‏کند و می‏گوید:همان‏طور که قلب نخست پدید می‏آید و سبب تکوین‏ سایر اعضای بدن می‏شود و سپس مایه قوت گرفتن آن‏ها و تنظیم‏ مراتبشان می‏شود و نیزا ختلالات احتمالی آن‏ها را مرتفع می‏سازد، درست به همین صورت رئیس مدینه فاضله نخست استقرار می‏یابد و سپس مدینه و اجزای آن را سامان می‏بخشد و رفع اختلالات‏ احتمالی آن نیز بر عهده رئیس مدینه است.فارابی معتقد است‏ هر مجموعه از موجودات که در میان آن‏ها ائتلاف و انتظام برقرار باشد،مشمول نظام سلسله‏مراتبی میان رئیس و اجزا می‏گردد.وی‏ در بسط تشبیه نظام سیاسی مطلوب به بدن سالم،علت تابعیت‏ برخی اعضای مدینه نسبت به برخی دیگر ار در قوای طبیعی درونی‏ آن‏ها جست‏وجو می‏کند و می‏گوید طبایع و فطرت آدمیان نسبت‏ به یکدیگر متفاوت است و لذا آن‏ها را در مراتب متفاوت قرار می‏دهد.

همان طور که طبیعت عضو رئیسه بدن،سالم‏ترین و کامل‏ترین‏ اعضاست،رئیس مدینه فاضله هم اکمل افراد جامعه است.

به یاد داریم که افلاطون هم در رساله جمهوری،آنگاه که به دنبال‏ تنظیم نظام سلسله مراتبی آرمان شهر خویش است،از تشبیه مدینه‏ به نفس آدمی بهره می‏جوید و بر آن است که در مدینه مطلوب،دو طبقه جنگاوران و پیشه‏وران،تابع حکیمان حکیم‏اند،همان‏طور که‏ قوی ارادی و شهوانی نفس باید از قوه ناطقه آن تبعیت کنند.فارابی‏ نیز با استفاده از تمثیلی مشابه،به این نتیجه می‏رسد که در مدینه‏ فاضله همه اجزا و افراد باید در افعال و کارهای خود با رعایت ترتیب‏ از هدف و غرض رئیس اول مدینه پیروی کنند.نظام مراتب مدینه، مشابه نظام و مراتب موجودات طبیعی است.مراتب به حسب دوری‏ یا نزدیکی نسبت به رئیس اول،فراتر یا فروتر هستند و فرامین و اندرزهای رئیس اول مدینه،نخست به نزدیکان وی و سپس با این‏ واسطه به دیگران القا می‏شود.مراتب مردم چه در ریاست و چه برای‏ خدمت،برحسب فطرت و استعداد،تربیت و آموختگی آنان متفاوت‏ است.آنان که در اطاعت از رئیس اول،استوارترند،واجد ملکه عمل‏ بر وفق خواست و مقصود رئیس مدینه‏اند.

تفسیر فارابی از سعادت

سعادت عبارت است از خیر مطلق و هرآنچه در راه رسیدن به‏ سعادت و نیکبختی سودمند افتد،خیر به شمار می‏آید.اسباب‏ رسیدن به سعادت،البته بالذات ارزشمند نیستند،بلکه به خاطر سودی که در رسیدن به سعادت دارند،اعتبار می‏یابند.فارابی حتی‏ آن‏جا که به بحث درباره نظام جامعه مطلوب اشتغال دارد،به سعادت‏ و تعالی فرد می‏اندیشد.درواقع وی جامعه را به مثابه بستری برای‏ ارتقای روح و کمالات اعضای آن در نظر می‏گیرد.سعادت نهایی، امری فردی است که حاصل تقویت قوای ناطقه است.انسان،حیوان‏ ناطق است و قوه تفکر است که آدمی را از دیگر انواع تحت جنس‏ حیوان متمایز می‏سازد.نهایت مراتب کمال انسانی که سعادت کامل‏ است،همانا رسیدن به مرتبه عقل فعال است.راه تکامل انسانی، تشبه به روحانیات و قطع علاقه از مادیات است.سعادت نهایی در تقویت ناطقه است تا آن‏جا که هم در وجود و هم در قوام ماهیت از ماده بی‏نیاز باشد.

مقام عقل فعال،در واقع مقام همه آدمیانی است که خود را از قید ماده رهانیده و به سعادت نهایی رسیده‏اند.البته فارابی خود به صراحت اقرار دارد که تصور مفارقت کامل از ماده که همانا کمال‏ سعادت است،بسیار دشوار و خارج از عادت می‏نماید.به‏هرحال‏ چنان‏که ملاحظه می‏شود،تلقی فارابی از سعادت در نهایت چندان‏ روشن نیست.مفهوم خیر مطلق که خود به قدر کافی گرفتار ابهام‏ است،با مفهوم غریب‏تر«رسیدن به مقام عقل فعال»همراه شده‏ که به پیچیدگی و ناملموس‏تر شدن تلقی فارابی از سعادت دامن‏ زده است.

شایسته سالاری در شهر آرمانی

اساس تلاش مشترک و تعاون اعضای مدینه فاضله در راستای‏ سعادت همگانی،فطرت مشترکی است که میان افرادی که‏ فطرت سالم دارند،یکسان است.اما علاوه بر این فطرت مشترک، هر فردی دارای فطرتی ویژه است که سبب میل و گرایش او به‏ صناعات خاصی می‏شود و علایق و توانایی‏های او را در همان زمینه‏ خاص موجب می‏گردد.استعداد آدمیان جهت فراگیری علوم و مراتب فنون متفاوت است و هرکس در شاخه‏ای از علوم و فنون، احتمالا استعداد و توان بیشتری نسبت به دیگران خواهد داشت. اما در انجام هر فنی و اجرای هر صناعتی،آن‏ها که استعداد،تبحر و کارآموختگی(تمرین و تربیت)بیشتری دارند،بر دیگر افراد آن‏ فن ریاست خواهند داشت.فارابی حتی تاکید می‏کند،آن‏ها که‏ استعداد اندک دارند،اما بر اثر تمرین و تربیت به کارآموختگی بیشتر رسیده‏اند،بر آن‏ها که طبع و استعداد عالی دارند،اما در مسیر تربیت‏ قرار نگرفته‏اند،اولویت و ریاست دارند.فطرت و طبیعت آدمی تنها زمینه‏ساز است و صرفا به شرط آن‏که در مسیرت علیم و تربیت واقع‏ گردد،متکامل خواهد شد.

رئیس مدینه فاضله

فارابی در مجموع دو کتاب«آرای اهل مدینه فاضله»و«سیاست‏ مدینه»بیش از هر موضوع سیاسی دیگری،به بررسی ویژگی‏ها و توانایی‏های رئیس مدینه فاضله می‏پردازد و در جای جای این دو اثر به خصیصه‏های حاکم یا حاکمان برتر و شایسته برای ریاست جامعه‏ مطلوب خود اشاره می‏کند.گویا به صرف وجود یک حاکم حکیم و یک انسان متصل به عقل فعال،امورات جامعه به سوی خیر و صلاح‏ و عدالت پیش می‏رود.شاید هم‏چنین باشد زیرا رئیس موردنظر فارابی کسی نیست جز پیامبر و جانشینان وی که آن‏ها نیز رای و همت پیامبر را سرلوحه عمل خویش قرار می‏دهند.

رئیس نخست مدینه فاضله کسی است که همه علوم و معارف‏ در او حاصل شده باشد و در هیچ امری به راهنمایی و ارشاد دیگران‏ نیازمند نباشد.چنین فردی،رئیس علی الاطلاق است زیرا علاوه بر آن‏که از طبیعت عالیه برخوردار است،به جهت اتصال دایمی‏ با عقل فعال،جامعه را به بهترین نحو ممکن اداره و تدبیر خواهد کرد.رئیس،نخست وحی الهی را دریافت می‏کند و آن‏ها را برای‏ ارشاد نوع بشر به سوی سعادت به زیردستان‏ خود ابلاغ می‏نماید.هیچ انسانی نمی‏تواند از پیش خود سعادت را بشناسد و نیز نمی‏تواند از پیش خود بایسته‏های زندگی را درک‏ نماید و در هر دوی این موارد نیازمند مرشد و راهنماست.

فارابی از آن‏جا که یگانه رئیس اصیل برای‏ مدینه آرمانی خود را پیامبر خدا می‏داند، گاه ویژگی‏هایی را به او نسبت می‏دهد و جایگاهی را برای حاکم جامعه خود قائل‏ می‏شود که تا حدودی عجیب و افراطی‏ می نماید.به عنوان مثال برخی قطعات، نسبت رئیس مدینه فاضله به شهروندان آن‏ را همچون نسبت سبب اول(خداوند)به‏ سایر موجودات جهان تفسیر می‏کند.این در حالی است که گرچه ممکن است جایگاه ریاست مدینه آرمانی تنها زیبنده پیامبر باشد،اما درواقع پیامبران فقط در دوران محدودی‏ از تاریخ در شرایطی قرار گرفته‏اند که امکان حاکمیت بر مردمان‏ قسمتی از کره خاکی را یافته‏اند.

هرکسی نمی‏تواند رئیس مدینه باشد،اکثر فطرت‏ها در میان‏ آدمیان،فطرت خدمت است،لذا همه افراد مدینه فاضله باید اهداف‏ خود را در جهت نیل به آن اهدافی که از طرف رئیس مدینه معین‏ و ابلاغ می‏شود،تنظیم کنند،زیرا نخستین شرط رئیس مدینه آن‏ است که بر تمام افعالی که به واسطه آن‏ها می‏توان به سعادت رسید، واقف باشد.وی با بهره‏گیری از زبان گویا،قدرت ارشاد و تندرستی‏ کامل،مدینه را به غایاتی که خود ترسیم کرده،رهنمون می‏گردد.

تنها یکی در هر زمانه

در فصل بیست و هشتم از کتاب«آرای اهل مدینه فاضله»فارابی‏ به تفصیل به شرح ویژگی‏های رئیس مدینه فاضله می‏پردازد و دوازده‏ خصلت را برمی‏شمارد که فرد حاکم با برخورداری از آنها،مشروعیت‏ لازم را برای احراز این مقام پیدا می‏کند.برخی از مهم‏ترین ویژگی‏های‏ موردنظر وی به شرح زیر است:سلامت کامل،هوشمندی،بیان خوب‏ و قوی،اهل کرامت و بزرگی و دوری از پستی‏ها،بی‏توجهی به مال و ثروت،دوستدار عدل و داد،یاری رساندن به ستمدیدگان و اراده راسخ‏ در انجام هرآنچه درست می‏یابد.

انسانی با ویژگی‏های مذکور،رئیس همه قسمت‏های معموره‏ زمین است.اما اجتماع همه این خصلت‏ها در فرد واحد دشوار است و لذا فارابی خود می‏گوید که تنها یکی در هر زمانه واجد همه‏ این ویژگی‏هاست و سپس فرد دیگری پیدا می‏شود که جایگزین‏ او می‏گردد.اگر در زمانه‏ای چنین انسانی یافت نشد،قوانینی که‏ قبلا توسط چنین افرادی وضع و تثبیت شده‏اند،اقتباس و اجرا می‏شوند.جانشینان رئیس نخست هم باید حکیم باشند،چه در غیر این صورت،مدینه در معرض نابودی قرار می‏گیرد.آن‏ها باید نگهبان‏ شرایع و سنت‏های رئیس اول باشند.حاکمان جانشین باید از قوت‏ استنباط قوانین پیشین برخوردار بوده و برای آنچه که به مرور زمان‏ حادث می‏شود و قبلا واقع نشده حکم مناسب و متناسب با مصلحت‏ جامعه ارائه کنند.اگر افرادی با توانایی‏های رئیس نخست همزمان‏ در یک مدینه یافت شوند،از آن‏جا که روش،همت،خواست و هدف‏ همه آن‏ها یکی است،همه در حکم یک پادشاه‏اند.

طرح پاره‏ای انتقادات

تلقی به شدت کمال‏گرایانه فارابی در قبال حاکمان جامعه‏ مطلوب،نظریه او را با دشواری‏های بسیار مواجه ساخته است. وی به علاوه بر آن‏که در معرض همه نقدهای مطروحه در مورد رویاپردازی برای تاسیس آرمان شهرها قرار می‏گیرد،بسترهای‏ بسیار مناسبی را برای تفاسیر عمیقا فرد محور و تمامیت خواه از نظریه خویش مهیا می‏سازد.همچنین وی هیچ‏گونه ملاکی را برای‏ داوری در قبال دعاوی متعارض در رابطه با حق حاکمیت از سوی‏ افراد متعدد مدعی شایستگی،ارائه نمی‏کند.دیگر این‏که فارابی‏ امور مربوط به رشد و تعلای مادی و معنوی اعضای مدینه را منوط به فعل و تدبیر زعیم مدینه می‏داند و این زعیم خو می‏باید از جانب‏ عقل فعال معارف و صناعات مورد نیاز جامعه را دریافت نماید.اصولا فارابی برای تدبیر هرچه بهتر جامعه،بیش از اندازه به نیروهای‏ غیبی،مجرد و آسمانی و حتی اجرام فلکی و آسمانی ارجاع می‏دهد که در این امر،نظریه او را تا حدود زیادی از رویکردهای امروزین‏ است،جدا و متفاوت می‏سازد.اساسا فلسفه سیاسی فارابی بسیار متفاوت از آن چیزی است که امروز می‏توان در حوزه اندیشه‏ سیاسی ملاحظه کرد و البته این امر تا اندازه‏ای طبیعی است. تجربه‏های تاریخی فراوانی از زمان حیات فارابی به دست آمده و پیچیدگی‏های بسیاری تا به امروز در عرصه جوامع بشری رخ نموده‏ که جملگی،حال و هوای نظرورزی درباره سیاست را دگرگون‏ ساخته است.با این همه،به نظر می‏رسد،در فلسفه سیاسی فارابی‏ نوعی ساده‏اندیشی غیر قابل چون و چرا در قبال موضوعات اساسی‏ سیاست همچون اقتدار و حاکمیت،اهداف یک اجتماع سیاسی، ساختار نهادهای اجتماعی و شیوه‏های وصول به سعادت در مدینه‏ رخ داده که این امر موجب به حاشیه رفتن اندیشه سیاسی وی و عدم توجه به آن در روزگار حاضر شده است.فارابی جز آن‏که به‏ سلسله مراتبی بودن نظام مدینه مطلوب به لحاظ ارزش و اعتبار شهروندان می‏اندیشد،هیچ سخن دیگری در رابطه با چارچوب‏ها و اصول عام اجتماعی و سیاسی که روابط شهروندان و نهادهای‏ قدرت را تنظیم می‏کنند،بیان نمی‏دارد.درعوض تنظیم این روابط و ساختارها را جملگی بر عهده رئیس مدینه می‏گذارد و از آن‏جا که‏ رئیس مدینه را در ارتباط با عقل فعال می‏بیند،هیچ گونه نگرانی‏ از بابت ضعف یا عدم کارایی او در مدیریت عادلانه شهر آرمانی‏ خود احساس نمی‏کند.به نظر می‏رسد فارابی از این بابت بسیار به افلاطون نزدیک است،زیرا همچون افلاطون همه چیز را به‏ حکمت و دانش و تدبیری که در حاکم مدینه سراغ دارد،می‏سپارد و دیگر شهروندان را مطیع و فرمانبردار او می‏سازد.

دیگر نکته‏ای که در بررسی انتقادی فلسفه سیاسی فارابی لازم‏ است بدان اشاره رود،تشقیق شقوق بی‏خاصیتی است که در شرح‏ و توضیح مدینه‏هایی غیر فاضله(جاهلیه،فاسقه،مبدله و ضاله)و اقسام مدینه‏های جاهلیه(صروزیه،بداله،خست،کرامت،تغلبیه‏ و جماعیه)ارائه می‏دهد.این‏که هریک از این جوامع ممکن است‏ چه ویژگی‏هایی داشته باشند،از حوصله این بحث خارج است.در این‏جا به همین اندازه بسنده می‏کنیم که فارابی آن‏قدر این شقوق‏ و اقسام را متنوع می‏سازد که در نهایت،خودش در توصیف آن‏ها دچار سردرگمی شده و نمی‏تواند مرزهای میان آن‏ها را به دقت‏ ترسیم کند.فارابی این اقسام جوامع را با نظر به اهدافی که در هریک از آن‏ها ممکن است،جست‏وجو نمایند،توصیف می‏کند. فارابی گویا تصور می‏کند به صرف تصور جامعه‏ای که هدف‏ انحرافی ثروت یا لذت را پی می‏جوید،چنین جامعه‏ای پدیدار می‏آید.درواقع شیوه تقسیم او برگرفته از واقعیت جوامع نیست، بلکه مسیری مخالف را از تصور ذهنی به مصداق‏های خارجی طی‏ می‏کند.به‏هرحال،به نظر نمی‏رسد تقسیماتی که فارابی از انواع‏ جوامع غیر فاضله ارائه می‏کند،بتواند برای حل مسئله‏ای از مسائل‏ سیاسی راهگشا باشد.

آرای مشترک اهل مدینه فاضله

فارابی بر این عقیده است که در مدینه مطلوب،همگان می‏یابد به شناخت مشترکی از مبادی اولیه هستی و نیز کیفیت خلقت‏ موجودات مفارق از ماده،جواهر آسمانی و حتی تکوین و فساد اجسام طبیعی دست یابند.نیز باید بدانند آنچه در اجسام جریان‏ دارد،همه براساس ضوابط و عنایت و عدل الهی است و هیچ نقص‏ و اهمالی در خلق آن‏ها نیست.به علاوه لازم است همگی به درک‏ مشترکی از آفرینش انسان و نحوه حدوث قوای نفسانی او و کیفیت‏ صدور فیض به واسطه عقل فعال برسند.همچنین فهم مشترکی در قبال رئیس اول مدینه،کیفیت وحی و نیز سعادتی که آرمان مدینه‏ است،باید در جامعه پدید آید.خلاصه آن‏که همه باید اندیشه‏ها و برداشت‏های یکسانی نسبت به خدا،جهان،انسان و سیاست داشته‏ باشند.

چنین حالتی البته می‏تواند انسجام و ثبات اجتماعی را به شدت‏ افزایش دهد و روند تحولات اجتماعی را آرام‏تر و منسجم‏تر سازد. به همین دلیل است که فارابی می‏گوید در راه رسیدن به توافق‏ عمومی درباره مسائل بنیادین هستی شناختی و سیاسی می‏باید پیش‏بینی‏های لازم برای آموزش همگانی به عمل آید و تدابیر لازم‏ اندیشیده شود.اما این‏که چنین وضعی تا چه اندازه ممکن و میسر است،عمیقا مورد تردید است.

درباره مخالفان و منتقدان

آن‏ها که با عقاید مشترک جاری میان اهالی مدینه فاضله مخالفت‏ دارند،بنا به رای فارابی چند دسته‏اند:اول آن‏ها که می‏خواهند هدایت شوند،پس لازم است مثال‏ها و توضیحات بیشتری در قبال‏ موضوعات برای آن‏ها ارائه شود تا قانع شوند.دوم آن‏ها که اغراض‏ جاهلی همچون طلب احترام،طمع مال یا حرص لذت دارند.اینان‏ قصد حیله‏گری و مغالطه دارند و قوانین مدینه فاضله را مانع از وصول به اهداف خود می‏دانند و سوم آن‏ها که کج‏اندیش هستند و فهم نادرست خود از حق را به پای ضعف تفکر صاحبان اندیشه‏ می‏گذارند.

فارابی معتقد است همه گروه‏های مخالف باید از راه تعلیم و آموزش یا از طریق اعتماد و تکیه به حاکمان حکیم،به شناخت‏ مشترک درباره مسائل پیش گفته نایل آیند.تلقی کاملا یکسویه‏ وی از خیر،حقیقت و سعادت،عمیقا مانع از آن است که نحوی‏ تساهل نسبت به اندیشه‏های متفاوت و احیانا متعارض را برتابد. بنابراین،امتناع همه گروه‏های مخالف حتی در باب موضوعات‏ هستی شناختی را طلب می‏کند و راهی برای بروز و گسترش‏ اندیشه‏های متفاوت باقی نمی‏گذارد.فارابی در کتاب«سیاسات‏ مدینه»صراحتا می‏گوید که«مردمان خودسر در مدینه فاضله در حکم علف‏های هرزه مزارع گندم‏اند یا همچون خاری که در زمین‏ زراعی می‏روید.»

درباره برده‏داری

اغلب به آرای ارسطو درباره روا داشتن نوعی برده‏داری که به وضوح‏ به آن پرداخته‏اند،انتقاد می‏شود.گفته و نوشته می‏شود که فارابی به‏ عنوان یک حکیم مشاء مسلمان هرگز چنین چیزی را روا ندانسته‏ بلکه همواره منتقد آن بوده است،اما فارابی در یک مورد،حکم به‏ روایی بهره‏کشی از دیگران و استفاده از آن‏ها به مثابه بردگان را صادر کرده است.فارابی می‏گوید:برخی موجودات انسان‏نما هستند که‏ معمولا در حواشی شهرهای آباد زندگی می‏کنند که گرچه ظاهر انسانی دارند،در حدود حیوانات هستند و خلق و خوی حیوانی‏ دراند.گوشت خام می‏خورند و رفتار غیر مدنی دارند،دسته‏ای از این افراد را که می‏توان باید در شهرها مورد بهره‏برداری قرار داد و همچون حیوانات از آن‏ها بهره‏کشی کرد و به بردگی درآورد.اما عده‏ای از آن‏ها که غیر قابل بهره‏کشی هستند،باید با آن‏ها رفتاری‏ داشت که با حیوانات زیان‏آور می‏شود.همچنینی با فرزندان آن‏ها که‏ فکری در حدود حیوانات دارند.

تحقق عدالت و حصول سعادت

فارابی حصول سعادت در مدینه را منوط به برطرف شدن شرور و بدی‏های ارادی از میان شهروندان می‏بیند و معتقد است تا حد ممکمن باید شرور ارادی تقلیل یابند و در عوض،خیرات ارادی و طبیعی جایگزین آن‏ها شوند.اصولا وظیفه سیاست‏مدار و پادشاه‏ مدینه آن است که اعضای مدینه را به نظم درآورد و پیوسته و منسجم سازد تا همگان در راستای زدودن بدی‏ها و حصول خیرات‏ مشارکت کنند.ریاست مدینه حتی باید شروری را که از جانب اجرام‏ سماوی ممکن است به زمین برسند،خوب بشناسد و در تقلیل آنچه‏ در طبیعت زیان‏آور است و ابقای آنچه نافع و سازگار است،همت‏ گمارد.

درباره عدالت،فارابی در هیچ کجای آثار خود بیان روشن و محصلی را ارائه نمی‏کند.همه آنچه که وی در فصل سی و پنجم‏ از«آرای اهل مدینه فاضله»تحت عنوان«گفتار درباره عدالت» می‏گوید،چیزی بیش از نقل پاره‏ای نظریات مخدوش و گوناگون‏ درباره عدالت نیست.وی بیان خود درباره عدالت را از آن‏جا آغاز می‏کند که طوایف گوناگون برای کسب قدرت،ثروت،لذت و... همواره دچار نوعی نزاع و کشمکش هستند.در قبال این وضعیت، عده‏ای برآنند که سعادتمند واقعی کسی است که بتواند در راه‏ وصول به اهداف مذکور بر دیگران غلبه کند.این توان غلبه بر دیگری در طبیعت افراد و طوایف است،لذا هرآنچه در طبیعت‏ موجودات باشد،همان عدل است.غلبه قدرتمند بر ضعیف و غلبه‏ قاهر بر مقهور عین عدل است.هرکس به قدر زحمتی که در راه‏ غلبه بر دیگری برخود هموار می‏سازد،محصول دریافت می‏کند و این عدالت طبیعی است.

فارابی در تفسیر این نظریه می‏گوید اگر چنین باشد که قدرت‏ طبیعی،حق غلبه را به همراه داشته باشد،آنچه عموما درباره‏ عدالت در خرید و فروش،امانت‏داری،عدم غصب اموال دیگری‏ و ممنوعیت این رفتارها گفته‏اند،برخاسته از ترس و ناتوانی عده‏ای‏ افراد یا جوامع است که بنا به مصلحت خویش چنین گفته‏اند.عده‏ای‏ دیگر به صلح و سازش حاصل از توازن قوا میان طرف‏ها قائل شده‏اند و توافق اجباری ناشی از این وضعیت را موجب پدیدار شدن قواعد عادلانه دانسته‏اند.اما اینان گویا دوران نابرابری قدرت را از یاد برده‏اند و از این نکته غافل‏اند که به محض آن‏که یکی از طرفین از قدرت‏ غلبه خود اطمینان یابد،بی‏تردید نقض پیمان خواهد کرد.حتی اگر معاونت و مشارکت اقوام و گروه‏ها به جهت رفع حاجت و نیازهای‏ ضروری باشد،به محض برطرف شدن حوایج آنها،رابطه دوستی از میان می‏رود و توافقی بر جای نمی‏ماند.

فارابی انسانیت را عامل پیوند اقوام و جوامع می‏داند و می‏گوید همبستگی حقیقی حاصل درک متقابل انسان‏ها از ماهیت مشترک‏ خویش است.در نهایت به نظر می‏رسد،عدالت مسالمت‏آمیز به حیات خود است که همگان در مسیر یک زندگی مسالمت‏آمیز به حیات خود ادامه دهند و هر فردی آنچه را که جامعه به او محول ساخته به نیکی‏ انجام دهد.یک رهبر و یک فرمانده حکیم و باتدبیر که مقهور اراده‏ عقل فعال است،باید در راس امور قرار گیرد.چنین فردی می‏تواند همه اعضای مدینه را به وظایف متناسب با توانایی‏هایشان آشنا کرده‏ و حقوق آن‏ها را ایفا کند و به علاوه آن‏ها را از تعدی به حقوق دیگران‏ بازدارد